



## خوהל و لغات مربوط به آن در زبان فارسی

جهانا مپور چو خواهی درود  
چو می‌بدروی، پروریدن چه سود  
به یاد روانشاد دکتر بهمن سرکاراتی

محمد حسن دوست

### چکیده

در این مقاله به وجه اشتقاق لغت خوהל به معنی «خمیده، کج» و چند لغت دیگر فارسی نظیر خول به معنی «کج» و خُل به معنی «خمیده، کج؛ دیوانه، مجنون» که با آن هم ریشه‌اند، اشاره شده است. در ضمن مباحث ریشه‌شناختی مربوط به این لغات، به اقتضای کلام، به بررسی ریشه‌شناختی چند لغت دیگر فارسی نظیر سُهره به معنی «گذرگاه طعام، مری» و گونه به معنی «رخساره، خد، لُپ» و نیز به ذکر نکاتی دربارهٔ مترادفات معنایی برخی از لغات مورد بحث در پاره‌ای از زبان‌های هندواروپایی پرداخته شده است.

**کلید واژه‌ها:** ریشه‌شناسی، متون کهن فارسی، خوהל

خوهل (با واو معدوله) در فرهنگ‌های فارسی، نظیر لغت فرس، صحاح‌الفرس، جهانگیری، و برهان قاطع، به معنی «کج و ناراست» آمده است. اسدی طوسی، شاهدی از آن را در لغت فرس<sup>۱</sup> (ص ۳۱۳)، از ابوشکور نقل کرده است:

بس ار ژاژ و خوهل آوری پیش من - هَمَّت خوهل پاسخ دهد پیرزن.

شواهدی دیگر از این لغت، در متون کهن فارسی به کار رفته است، که به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

کوز و خیده (ظاهراً به جای خفده) و چفته و خوهل: همه یکی است (فرخنامه، ۱۳۴۶:۳۱۷).<sup>۲</sup>

خیده (ظاهراً به جای خفده) و چفته و کوژ و خوهل: همه یکی است (فرخنامه، ۱۳۴۶:۳۲۸).

وان بندها که بست فلاطون پیش‌بین - خوهل است و سست پیش کهن پیشکار من (دیوان

ناصرخسرو، ۱۳۶۸:۲۹۹).<sup>۳</sup>

صورت دیگر این کلمه، خوهله است (جهانگیری، ج ۲: ۱۹۸۵)، که شاهدی از آن، در کتاب سیرت

رسول‌الله<sup>۴</sup> (ج ۱، ۱۳۵۹:۳۹۹) آمده است:

... و چون التفات کردی به یکبار التفات کردی، نه چون رعنايان سر خوهله داشتی.

صورت کهن خوهل، در فارسی میانه، xwahl به معنی «کج و ناراست» است.<sup>۵</sup> لغت اخیر از صورت

کهن تر hvaxra\* و از ریشه hvak\* (> هندواروپایی -suek\*) به معنی «خماندن، کج کردن، قوس دادن» مشتق است.<sup>۶</sup>

۱. لغت فرس، تألیف ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، چاپخانه مجلس، طهران، ۱۳۱۹.

۲. فرخنامه، تألیف ابوبکر مطهر جمالی یزدی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران‌زمین، تهران، ۱۳۲۶.

۳. دیوان ناصرخسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

۴. سیرت رسول‌الله، ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحق بن محمد همدانی، با مقدمه و به تصحیح دکتر اصغر مهدوی، بنیاد فرهنگ

ایران، تهران، ۱۳۵۹-۱۳۶۰.

5. MacKenzie CPD 95 .

۶. نک. Horn NPSSpr. 172 .

درباره تحول -xr- ی ایرانی باستان، به -hl- در فارسی، تاکنون شاهد دیگری نیافته‌ام؛ اما درباره تحول -xr- به -hr- در فارسی، می‌توان به لغت شهره به معنی «گذرگاه طعام، مری» اشاره کرد، که از ایرانی باستان -suxraka\* (از -suxra\* به معنی «سرخ») مشتق است و ظاهراً تنها یک بار در الأبنیه عن حقایق الأدوية (تألیف موفق‌الدین ابومنصور علی هروی، به تصحیح احمد بهمینیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱) صفحه ۷ آمده است: ... و پوست گرنج چون بخوردی دهان به درد آورد و زبان را درد رساند و آماسش دهد، پس درد بسپهره دهد و معده و رودگانی.

در فارسی، اسامی دیگری نیز برای نامیدن این اندام بدن وجود دارد، که نامشان را از اسامی رنگ‌ها گرفته‌اند؛ نظیر:

سرخه به معنی «رنگ‌ر غذا، مری»، که شواهدی از آن، در هدایة‌المعلمین (تألیف ابوبکر ربیع بن احمد اخوینی بخاری، به اهتمام

دکتر جلال متینی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۱)، صفحات ۳۷ و ۸۰ آمده است.

گلوئی سرخ به معنی «سرخ‌روده... و آن محل گذشتن آب و دانه است» (برهان قاطع).

زردمن به معنی «نای گلو و حلقوم» (فرهنگ نفیسی)، که جزء دوم آن، ظاهراً به لغت اوستایی -manaoθrī- به معنی «(پس) گردن،

قفا» و -minu- به معنی «گردنبند» (Bartholomae AiW 1126, 1186) مربوط است.

در کنار ریشه هندواروپایی *\*suek* می‌توان (با اسقاط *s-* ی *mobile*)، ریشه‌ای به صورت *\*uek* در نظر گرفت. از ریشه اخیر، مشتقاتی در برخی زبان‌های منشعب از زبان فرضی هندواروپایی برجای مانده است، که از آن میان می‌توان به لغات سنسکریت *vakrá-* به معنی «کج، خوهل»، *-vakraṅga* به معنی «غاز»،<sup>۱</sup> و آلمانی کهن *wanga* (< آلمانی نو: *Wange*) به معنی «گونه، لُپ»<sup>۲</sup> اشاره کرد.

نیز قس آشتیانی: *ruda-sorx* به معنی «مری» (صادق کیا، گویش آشتیان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵، ص ۸۷).  
اسامی برخی اندام‌های بدن، از اسامی رنگ‌ها گرفته شده است؛ شواهد فراوانی در این باره در زبان‌های هندواروپایی و غیرهندواروپایی در دست است که ذکر حتی چند نمونه از آن، سخن را به درازا خواهد کشاند (قس عربی: صَفراء «زرداب»، از اصْفَر «زرد»؛ طِحال «سپرز»، از طَحَلَة «خاکستری تیره»؛ قَلَب «دل»، ظاهرأ از قَلْبَة «سرخ»).

۱- *vakraṅga-* مشتق است از *-vakra-* + *-āṅga* لفظاً یعنی «[جانور] کج اندام»؛ نک.

Mayrhofer KEWA, III/121, Turner CDIAL, 11185-86, 11208.

یادآور می‌شوم که اسامی برخی از جانوران، در زبان‌های مشتق از زبان فرضی هندواروپایی، از مفهوم کجی، خمیدگی، و انحنای اشتقاق یافته است (نظر به کجی و خمیدگی یکی از اندام‌های بدنشان). در اینجا به برخی از این موارد اشاره می‌کنم:

لغت یونانی *γύψ* به معنی «کرکس، لاشخور» در نهایت، به ریشه هندواروپایی *\*gēu-* به معنی «خماندن، کج کردن» مربوط است (به مناسبت منقار یا چنگال‌های خمیده کرکس)؛ نک. Frisk GEW, I/336; Pokorny IEW, 395.

هم‌چنین لغت یونانی *γρῶψ* به معنی «شیردال، عقاب‌شیر» (نام جانوری افسانه‌ای در اساطیر یونان و روم)، که به صورت *griffin* به زبان انگلیسی، و *Greif* به زبان آلمانی راه یافته است، به لغت *γρῶψ* به معنی «کج، خمیده؛ بینی عقابی، چفته‌بینی، خمیده‌بینی» مربوط است؛ نک. Frisk GEW I/329f., Skeat EDEL 250, Kluge EWDS 276f.

لغت لاتینی *coluber* (در کنار *colubra*) به معنی «مار» [< فرانسه: *cobra* < فارسی: (مار) کُبرا]، از صورت هندواروپایی *\*kelo-dhro-* (از ریشه *\*kel-* (s) به معنی «خماندن، تاب دادن، پیچاندن» مشتق است؛ نک. Walde-Hofmann LEW I/248.

لغات انگلیسی *tortoise* و اسپانیایی *tortuga* به معنی «لاک‌پشت»، که از لاتینی (متأخر) *tortūca* به همان معنی مأخوذاند، در نهایت، به لغت فرانسه کهن *tortis* به معنی «کج، خمیده، خوهل» (نظر به پاهای خوهل و برگشته‌ی این جانور) مربوطاند؛

نک. Skeat EDEL 655.

هم‌چنین لغت ارمنی *kray* باز به معنی «لاک‌پشت»، که به لغت یونانی *γῶψ* به معنی «گرد، منحنی» مربوط است؛ نک. Fraenkel LEW I/177, Frisk GEW I/335.

لغات ارمنی *kor* به معنی «عقرب» (نظر به کجی دُم)، و *korč* به معنی «کرکس» (نظر به کجی منقار یا چنگال) نیز، احتمالاً به لغت *kor* به معنی «کج، خمیده» مربوطاند؛ نک. Martirosyan EDAIL 374f., 376.

لغت فارسی کُزپایک به معنی «خرچنگ»، که شاهده‌ی از آن، در معارف بهاء ولد (تألیف بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی [مشهور به بهاء ولد]، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، جلد اول، تهران، ۱۳۳۳)، صفحه ۵۴ آمده است: [...] چون کُزپایک که گرد آب می‌گردد و کرمکی می‌جوید]، از همین مقوله است.

لغت پُشتوی *koğ* به معنی «کفتار» نیز، احتمالاً به لغت *koğ* به معنی «خمیده، کج» مربوط، و ظاهرأ صورت کوتاه شده کلمه‌ای مرکب است (مشتق از *\*pada-* + *koğ* به معنی «کج‌پا»، که به پاهای خمیده این حیوان، و یا به طرز راه رفتن آن اشاره دارد)؛ نک.

Morgenstierne NEVP 38.

۲. اشتقاق «گونه، لُپ»، از مفهوم «کجی و خمیدگی»، به لحاظ معنایی، قابل مقایسه است با لغت روسی *laníta* به معنی «گونه، لُپ» [لفظاً: (اندام) خمیده یا قوس‌دار]، که در نهایت، به لغات یونانی: *ὀλένη* به معنی «آرنج» و لاتینی *ulna* به معنی «استخوان

آرنج»، که از ریشه هندواروپایی *\*el-* به معنی «خم کردن، تا کردن» مشتق‌اند، مربوط است؛ نک. Vasmer REW II/12.

لغت فارسی گونه به معنی «برجستگی دو جانب روی آدمی» نیز، به گمان نگارنده، از ریشه هندواروپایی *\*geu-*/*\*gū-* به معنی «کج کردن، خماندن، قوس دادن» (قس هندواروپایی *\*gou-no-* به معنی «چیزِ قوس، چیزِ گلوله مانند»)؛ نک. Pokorny IEW

در میان زبان‌های ایرانی میانه نیز، باید از لغات فارسی میانه *waxr* (> *vaxra*\*) به معنی «کج، برگشته، از شکل افتاده»، فارسی میانه تُرفانی *xwahr* [xwahr] به معنی «کج، خمیده، خوهل»، و پارتی *wxrydg* [waxrīdag] به معنی «از شکل افتاده» نام برد، که از همین ریشه هندواروپایی مشتق‌اند.<sup>۱</sup> اکنون پس از پرداختن از وجه اشتقاق خوهل، باید به لغاتی اشاره کرد که بدان مربوط و با آن هم‌ریشه‌اند. علاوه بر کلمات خهل، و خَهله<sup>۲</sup> به معنی «خم، ناراست، کج»، که جهانگیری (ج ۲: ۱۶۱۲)، و برهان قاطع متذکر آن شده‌اند، و آشکارا به خوهل مربوط‌اند، باید به لغت خول اشاره کرد. شواهدی از این کلمه، دقیقاً به معنی «کج، خمیده، ناراست» در متون کهن فارسی، به دست آمده، که به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

پشت خول و سر توپل و روی بر کردار نیل - ساق چون سوهان و دندان بر مثال دستره (غواص - به نقل از لغت فرس، ص ۳۱۴).

اگر گردن کسی بشکند، و خول شود؛ دیت تمام بود (النهاية، ج ۲، ص ۷۹۲).<sup>۳</sup>

زن مانند پهلویی خول بود. اگر خواهی که راست باز کنی بشکنی (ترجمه شهاب‌الأخبار، ص ۱۵۸).<sup>۴</sup> خول هم‌چنین به معنی «خمیده‌پا، کمان‌پا»، و در صفت اسب، در قابوسنامه<sup>۵</sup> (ص ۱۲۶) به کار رفته است: ... و اسب خول هم بد بود آنکه هر دو پایش کژ بود و بپارسی کمان‌پای خوانند بسیار بیوفتند. کلمه دیگری که به لغات یادشده مربوط است، خُل به معنی «کج و خمیده» (جهانگیری، ج ۲: ۱۶۱۱) است. لغات رودباری *xol* به معنی «کج و خمیده»، و لری *xei* به معنی «لوچ» نیز، به همین لغت مربوط‌اند.<sup>۶</sup>

(393) مشتق است.

لغات سیوندی *γūle* در *šāh-γūle* به معنی «استخوان» گونه (نک. Eilers WIrM III/343)، و گورانی *gup* (با افزایه -p) به معنی «گونه، رُخسار» (نک. Hadank Gūrān 250) نیز، از همین ریشه هندواروپایی مشتق‌اند.

1. MacKenzie, CPD, 88; Durkin-Meisterernst, DMMPP, 367.

۲. قس لارستانی *xaara* و *xahra* به معنی «کج، خمیده، منحنی»؛ نک. Kamioka, LS, II/1986, 72.

۳. *النهائية في مجرّد الفقه و الفتاوى* (با ترجمه فارسی)، تألیف ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳.

۴. ترجمه و شرح فارسی شهاب‌الأخبار، تألیف قاضی قضاعی، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.

۵. قابوس‌نامه، تألیف عنصرالمعالی کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر بن زیاد، به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲.

۶. درباره ارتباط معنایی، میان «لوچ، احول»، و «کج و خمیده، ناراست» شواهد فراوانی در دست است، که اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

لغات فارسی کاژ، و کاج به معنی «لوچ و احول» (جهانگیری، ج ۱: ۴۲۲ و ۴۳۱)، ظاهراً به لغات کژ و کج مربوط‌اند.

هم‌چنین لغات فارسی کلاژ، و کلاژه، به معنی «لوچ و کاج و احول» (برهان قاطع)، احتمالاً به لغت آسی (ایرونی): *k'ælaes* (دیگوری): *k'ælos* به معنی «قوس، کجی، انحنا» مربوط‌اند؛ نک. Abaev, IEO, I/624.

لغت یونانی *στραβός* به معنی «احول، دوبین» (< لاتینی: *strabus* < فرانسه: *strabique* ایتالیایی: *strabico*) نیز، از لغت *στρεβλός* به معنی «کج، خمیده» مشتق است؛ نک. Frisk, GEW, II/806f., Walde-Hofmann, LEW, II/600.

لغت آلمانی *schielend* به معنی «لوچ، احول» (قس *schielen* «لوچ بودن»)، از لغت *scheel* به معنی «چپ، کج» (نیز قس

در اینجا باید از کلمهٔ خُل به معنی «دیوانه و مجنون»، که در برهان قاطع نیز بدان اشاره شده، یاد کرد، که یقیناً به لغات مورد بحث ما مربوط است (نظر به ناراستیِ عقل، و کجیِ ادراک).<sup>\*۱</sup>

لغت خوبله به معنی «احمق و بی‌عقل» (جهانگیری، ج ۲: ۱۹۸۷) نیز، چنانچه مصحف یا محرّف لغتی دیگر نباشد، به خُل مربوط است.

Kluge, EWDS, scheel-äugig «لوچ»، و در نهایت، از ریشهٔ هندواروپایی -skel\* به معنی «خمیده، کج» مشتق است؛ نک. Kluge, EWDS, 627.

جزء اوّل، در لغت انگلیسی squint-eyed به معنی «لوچ، احوّل»، به لغت سوئدی (گویشی) på sköns «أریب؛ کج» مربوط است؛ نک. Skeat, EDEL, 595.

لغت روسی kosoglázyj به معنی «لوچ، دوبین» نیز، مرکّب است از kosój به معنی «کج، مایل، خمیده»، و glázók یا glaznój به معنی «چشم».

هم‌چنین لغت ارمنی šil به معنی «لوچ، کاژ»، به لغت šel به معنی «کج، خمیده» مربوط است؛ نک. Martirosyan, EDAIL, 519.

لغت طبری pit به معنی «احول» نیز، ظاهراً به لغت پيختن به معنی «پيچیدن» مربوط است [لفظاً: پيخته / پيچيده (چشم)]; نک. صادق کیا، واژه‌نامهٔ طبری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۷: ۸۷.

در زبان عربی نیز، أخول، مشتق است از حول به معنی «از حالی به حالی گشتن؛ دگرگون شدن از حالت استوا به اعوجاج؛ برگشتن کمان از حالت اوّل و کج گردیدن».

۱. به لحاظ معنایی، قس انگلیسی stupid به معنی «گیج، ابله، احمق»، که در نهایت، از لاتینی stupidus مشتق، و به لغت انگلیسی کهن stūpian (< انگلیسی نو to stoop) به معنی «کج شدن، خمیدن، خم شدن، دولا شدن» مربوط است؛ نک: Skeat, EDEL 606, 610; Walde-Hofmann LEW, II/609.

\* مؤلف در این مقاله به لغات دیگری نیز اشاره کرده بود که مجله به دلایلی از چاپ آن معذور بوده است پس از مشورت با مولف بخش‌های غیرقابل چاپ از مقاله حذف شد.

## منابع

- AiW, Bartholomae, Chr., Altiranisches Wörterbuch, Strassburg, 1904 (Berlin, 1961).
- CDIAL, Turner, R., A Comparative Dictionary of the Indo-Aryan Languages, London, 1966.
- CPD, MacKenzie, D. N., A Concise Pahlavi Dictionary, Oxford, 1971.
- DMMPP, Durkin-Meisterernst, D., Dictionary of Manichaean Middle Persian and Partian, Belgium, 2004.
- EDAIL, Martirosyan, H. K., Etymological Dictionary of the Armenian Inherited Lexicon, Leiden-Boston, 2010.
- EDEL, Skeat, W. W., An Etymological Dictionary of the English Language, Oxford, 1968.
- EWDS, Kluge, F., Etymologisches Wörterbuch der deutschen Sprache, (22 Auflage), Berlin-New York, 1989.
- GEW, Frisk, H., Griechisches etymologisches Wörterbuch, I-III, Heidelberg, 1973-1979.
- Gûrân, Hadank, K., Mundarten der Gûrân, besonders das Kândûlâi, Auramânî, und Bâdschâlânî [= KPF III/II], Berlin, 1930.
- IEO, Abaev, V. I., Istoriko-etimologičeski Slovar' osetinskogo Yazyka, I-V, Moskva-Leningrad, 1958-1995.
- IEW, Pokorny, J., Indogermanisches etymologisches Wörterbuch, I-II, Bern-München, 1949-1960 (Tübingen-Basel, 1994)
- KEWA, Mayrhofer, M., Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen, I-IV, Heidelberg, 1956-1980.
- LEW, Fraenkel, E., Litauisches etymologisches Wörterbuch, I-II, Heidelberg, 1962.
- LEW, Walde, A. - J. B. Hofman, Lateinisches etymologisches Wörterbuch, I-III, Heidelberg, 1982.
- LS, Lârestâni Studies, vol. II: Comparative Basic Vocabulary of Khonji and Lâri, by K. Kamioka, and A. Rahbar, A. A. Hamidi, Tokyo, 1986.
- NEVP, Morgenstier, G., A New Etymological Vocabulary of Pashto; compiled and edited by J. Elfenbein, D. N. MacKenzie and N. Sims-Williams, Wiesbaden, 2003.
- NPSSpr., Horn, P., "Neupersische Schriftsprache", in: Grundriss der iranischen Philologie, I/2, Strassburg, 1898-1901, pp. 1-200.
- REW, Vasmer, M., Russisches etymologisches Wörterbuch, I-III, Heidelberg, 1953-1958.
- WirM, Westiranische Mundarten; aus der Sammlung W. Eilers unter Mitarbeit von U. Schapka, vol III: Die Mundart von SŌtvând, Stuttgart, 1988.